

ایدئولوژی قضایی

| محمدحسین زارعی | دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی،
تهران، ایران
| فرشید مقیمیان بروجنی* | دانش‌آموخته دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید
بهشتی، تهران، ایران

چکیده

ایدئولوژی مفهومی است که در دهه‌های انقلاب فرانسه پا به عرصه وجود گذاشت و بعدها در ابعاد مختلف رشد و تکامل یافت. رشد و تکاملی که در معانی منفی و مثبت قابل توجه است. ورود ایدئولوژی به عرصه دولت و نفوذ در بر ساخت‌های اجتماعی اهمیت آن را دوچندان کرد. سطح قضاوت نیز از این نفوذ مصون نماند و در حداقل سطح آن مفهومی به نام «ایدئولوژی قضایی» را آفرید. این نوشتار ضمن تشریح مفهوم ایدئولوژی در معنای معرفت‌شناختی آن که جزئی لاینفک و حتی ضروری از ذهنیت قاضی است، معنای منفی ایدئولوژی به عنوان نگاهی سیاست‌زده و خارج از چارچوب به مسائل قضایی که با سازمان‌یافتگی، تعصب و جزمیت گره خورده است، را به تصویر می‌کشد. همراهی دائمی ایدئولوژی با افکار قاضی، ما را به سمت یک مسیر سوق خواهد داد تا در چارچوب حاکمیت قانون که هدف نهایی ایجاد دستگاه قضایی است، جولانگاه ایدئولوژی در آرای قضات را بکاویم.

واژگان کلیدی: ایدئولوژی قضایی، حاکمیت قانون، بی‌طرفی قضایی، تفسیر قضایی.

مقدمه

اهمیت عرصه قضایی در دوران مدرن به لزوم آن برای تضمین حاکمیت قانون بازمی‌گردد. از این‌روست که حول این حوزه مطالعات بسیاری صورت گرفته و اوصاف و اجزای بسیاری از دستگاه قضایی مطالبه شده است. عمل قضایی باید، فعال و بی‌طرفانه بوده تا از تأثیرپذیری نامطلوب عوامل خارجی به دور باشد. بی‌طرفی به معنای دوری از پیش‌داوری متعصبانه نسبت به موضوعات تحت داوری دستگاه قضایی است.

ایدئولوژی مفهومی است که با مفروضات و پیش‌داوری‌های ذهنی عجین می‌باشد. گسترش این مفهوم در عرصه اجتماعی-سیاسی و ساختار دولت غیرقابل انکار است. شاید وجود ایدئولوژی به لحاظ جایگاه ذهنی آن قابل‌رؤیت نباشد، اما آثار آن در عرصه عمل قابل مشاهده عینی می‌باشد. یکی از حوزه‌هایی که ایدئولوژی دولت در آن تأثیرگذار است، عرصه قضایی می‌باشد. ایدئولوژی در امر قضا، شاید در ادبیات فارسی نامأنوس باشد، اما در ادبیات حقوقی غربی به خصوص آمریکایی پیرامون دستگاه قضایی متداول است.

لزوم بی‌طرفی دستگاه قضایی که از آن به دوری از پیش‌داوری تعبیر کردیم، از یک‌سو و ابتدای نظام سیاسی بر ایدئولوژی به عنوان مفهومی مترادف با پیش‌داوری از سوی دیگر، چالشی را ایجاد خواهد کرد. نقطه عطف این چالش آنجا است که دستگاه قضایی رکنی از نظام سیاسی بوده و بسیار محتمل می‌باشد که ایدئولوژی نظام سیاسی به آن نفوذ کرده و بر عملکرد بی‌طرفانه آن اثرگذار باشد. ماهیت امر قضایی اقتضا دارد، نسبت به سیاست، مانع باشد؟ البته باید در نظر داشت، قاضی به عنوان انسان کنشگر در عرصه قضاوت، متأثر از عوامل بیرونی از جمله ایدئولوژی می‌باشد که دوران زندگی یک انسان، برای وی ساخته است. لحظه لحظه زندگی انسانی، با تأثیرات بر نگرش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او، ایدئولوژی او را می‌سازد.

با این فرض که ایدئولوژی ساخته محیط زندگی انسان است، باید ابتدا ماهیت و مفهوم ایدئولوژی را به درستی فهمید. آیا این مفهوم باری منفی دارد یا لزوماً این‌طور نیست؟ در هر صورت باید این ادعا را پاسخ گفت که اعمال ایدئولوژی، ساختارهای ضروری قضاوت را مخدوش کرده و آن را از چارچوب و حتی هدف اصلی آن که استقرار حاکمیت قانون است، منحرف می‌کند. از یک‌سو ادعا شده که وجود ایدئولوژی انسانی ناگزیر می‌باشد و از طرفی آن را خلاف اقتضانات قضاوت می‌دانیم. با این وصف، در دو موضوع تعادل نیاز است. یکی مفهوم ایدئولوژی در مقیاس مجاز آن برای تأثیرگذاری در ذهن قاضی و دیگری چگونگی و میزان این تأثیرگذاری در تصمیمات و تفاسیر قضایی؛ نتیجه این تعادل دستیابی به مفهوم ایدئولوژی قضایی می‌باشد.

نیاز می‌دانیم با تاریخ ایدئولوژی از خاستگاه آن گرفته تا تحولات آن دقیقاً آشنا شده و در نهایت با جمع نظرات مختلف تعریفی جامع و مانع از مفهوم ایدئولوژی ارائه دهیم. از طرفی با بیان عوامل شکل‌گیری ایدئولوژی قضات مانند اجتماع و حتی دستگاه قضایی محل اشتغال و تأکید بر ناگزیر بودن آن، جایگاه ایدئولوژی در تصمیمات قضایی را بیان کنیم. ضمن بیان چارچوب حاکمیت قانون، مرز بین ایدئولوژی مجاز قضایی با عمل قضایی ایدئولوژیک را بیان خواهیم کرد. چگونه ممکن است در یک نظام حقوقی که مبتنی بر قانون می‌باشد، ایدئولوژی قضات ایفای نقش کند؟ برای پاسخ به این پرسش باید ضمن گریزی به تفسیر قضایی، روش‌های تصمیم‌گیری در پرونده‌های قضایی بیان و ارزیابی شود. الزاماً تمامی پرونده‌های قضایی، قابلیت دربرگرفتن ایدئولوژی قضات را ندارند. ایدئولوژی قضایی، در پرونده‌هایی قابلیت اعمال دارد که به‌نوعی با حقوق اساسی شهروندان ارتباط وثیق داشته باشد. از طرفی باید بدانیم، بی‌طرفی کافی در رسیدگی قضایی، جایگزین بی‌طرفی کامل شده است.

به‌طور خلاصه، این نوشتار در پی کاویدن این موضوع است که چگونه ایدئولوژی قضات می‌تواند در تصمیمات قضایی ایفای نقش کند، به‌طوری‌که به بنیان‌ها و اهداف دستگاه قضایی، به‌خصوص بی‌طرفی قضایی خدشه‌ای وارد نشود؟

۱- زایش ایدئولوژی

به‌راستی ایدئولوژی، دیرفهم‌ترین مفهوم در کل علوم اجتماعی است؛ چرا که دربارهٔ بنیادها و اعتبار بنیادی‌ترین عقاید ما پرس‌وجو می‌کند (مک‌للان، ۱۳۹۰: ۱۱). چون چنین است، مفهومی اساساً مورد اختلاف و از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم انسانی می‌باشد (دانشور، ۱۳۹۵: ۳).

اهل «لغت» ایدئولوژی را مانند سایر مفاهیم فلسفی، به ریشهٔ یونانی آن برمی‌گردانند و یونانی‌وار «ایده» را از «لوگوس» تفکیک کرده و معنای «اندیشه شناسی» از آن، استنتاج می‌کنند (علی‌بابایی، ۱۳۶۵: ۹۴). به‌علاوه از آن برای آرمان، مسلک، اعتقاد مسلکی، اندیشه‌ورزی، پندار، دانش ایده‌ها، دکترین، ماهیت و سرچشمهٔ عقاید، عقاید فرد، طبقه یا گروه خاص و مجموعه عقاید ناظر بر سیستم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استفاده شده است (بريجانيان، ۱۳۷۱: ۳۹۱/۱). برای شناسایی کنه یک مفهوم، باید از واژه^۱ فراتر رفت و به فهم اجمالی^۲ و حتی مفهوم تفصیلی^۳ پرداخت. هرچند برخی برای کاوش در مفهوم ایدئولوژی، به قرون وسطی و پیش از آن دست می‌آورزند و درصددند که این مفهوم را از آثار ماکیاوولی بیرون بکشند (خورخه، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۴)، اما

1. Word.

2. Concept.

3. Conception.

این ادعا در کشف مفهوم واقعی ایدئولوژی گمراه‌کننده به نظر می‌رسد. در سده هجدهم میلادی، دوران انقلاب فرانسه، شاهد ضرب مفهوم ایدئولوژی بود (کارور، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳). ضرابخانه این واژه نهاد نوبنیاد «مؤسسه فرانسه»^۱ است که از سوی کنوانسیون انقلابی برای بسط اندیشه‌های روشنگری تأسیس شده بود (مک للان، ۱۳۹۰: ۱۹). خالق این مفهوم نیز یکی از اعضای مؤسسه به نام «آنتوان کلود دستوت، کنت تراسی» می‌باشد (کارور، ۱۳۹۰: ۲۳).

او در کتاب عناصر ایدئولوژی از علم عقایدی^۲ سخن گفت که باید زمینه تمامی علوم باشد (مک للان، ۱۳۹۰: ۱۹). در این نگرش، باید ایده‌ها مانند ابژه‌هایی مستقل از معنای متافیزیکی در نظر گرفته شوند و ریشه‌ها و روابط آن‌ها با یکدیگر با روش‌های کاملاً علمی بررسی شود (Kennedy, 1979: 355).

در نگرش تراسی، سه اصل بنیادی در علم عقاید برجسته بود؛ پیشرفت در زندگی اجتماعی امری مطلوب است، تنها اندیشه‌های صحیح منشأ پیشرفت‌اند و در برابر اندیشه‌های نادرست باید مقاومت کرد (کارور، ۱۳۹۰: ۲۳). مقاومت در برابر اندیشه‌های نادرست هرچند به صورت کلی و مبهم بیان شده است، ولی نوعی جزمیت در تفکر و اندیشه را متبادر به ذهن می‌کند. ساده‌انگاری بیش از حد، ایجاد، شک‌زدایی و فراگیری از ویژگی‌های اندیشه تراسی می‌باشد که ممکن است تحریف‌های بعدی این مفهوم ریشه در این موضوع داشته باشد (کارور، ۱۳۹۰: ۲۴).

ناپلئون بناپارت، همچون تراسی ایدئولوژی را از لحاظ خاستگاهی دارای جنبه مثبت و متمدنی می‌دانسته است (مک للان، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۱). با استیلای ناپلئون، به ضدیت با ایدئولوژی برخاست (کارور، ۱۳۹۰: ۲۵). او با تحقیر ایدئولوگ‌ها، نخستین ذهنیت منفی در خصوص ایدئولوژی را ایجاد کرد (مک للان، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۲).

مارکس نیز در منفی‌نگری، راه ناپلئون را پیش گرفت. با بیان ارتباط ایدئولوژی با ایدئالیسم و تفکیک از ماتریالیسم و گره خوردن ایدئولوژی با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، فروکاستن ایدئولوژی به تفکرات مسلط و منفعت‌گرایانه طبقه حاکم (مک للان، ۱۳۹۰: ۲۷-۳۲) که هدف آن سرپوش گذاشتن بر مناسبات واقعی اجتماعی و اقتصادی است (مک للان، ۱۳۹۰: ۳۳) حتی به‌کارگیری آن به‌عنوان دشنام (کارور، ۱۳۹۰: ۲۵)، به نقد ایدئولوژی پرداخت.^۳ هر اندیشه‌ای صرف‌نظر از سادگی‌اش که به ادعاهای اعضای طبقات مختلفی که از منافع متنوع خود پیروی می‌کنند،

1. Institute de France

2. Idea-logy

۳. برای بیان تفصیلی این انتقادات و مواضع تحلیلی در آغاز و پایان ایدئولوژی مارکس. ن. ک. مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۷۷)، ایدئولوژی آلمانی، برگردان تیرداد نیکی، تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز.

اعتبار آشکاری بدهد و مرجعیت آن‌ها را مفروض بدارد، ایدئولوژی خوانده می‌شود (کارور، ۱۳۹۰: ۲۶). مفروض بودن مرجعیت یک اندیشه، به نوعی جزمیت آن فکر است که نتیجه ممنوعیت تفکر نقادانه و شکاکانه را به همراه دارد. طبقه اقتصادی مارکس قابل گسترش به هر صنف دیگری اعم از مذهبی، اجتماعی و سیاسی و ... خواهد بود. پس از مارکس نیز با ابتکار انگلس برای آن اصطلاح «آگاهی دروغین» (مک لالان، ۱۳۹۰: ۴۰) یا «شعور دروغین» (کارور، ۱۳۹۰: ۲۷) به کار برده شد. لنین با کاستن از بار تحقیرآمیز ایدئولوژی، آن را آموزه‌ای حیاتی می‌داند که بازتاب منافع طبقاتی و حاصل اندیشه نظری است و با شعور مبتذل اعضای طبقه فرق دارد (کارور، ۱۳۹۰: ۲۸). در نهایت لنین در عملکرد خود به دام رفتاری ایدئولوژیکی افتاد که مارکس آن را منفی می‌دانست. آرنت با بیان ارتباط ایدئولوژی با توتالیتاریسم، آن را از تجربه مستقل می‌داند زیرا توتالیتراها خود را بی نیاز از تجربه می‌دانند و عینیات خلاف تجربه را با استناد به مسائل غیرقابل ادراک برای همگان، توجیه می‌کند (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۲۲-۳۲۸). ایدئولوژی‌ها، ایسم‌هایی هستند که برای ارضای هواداران‌شان می‌توانند هر رخدادی را با استنتاج منطقی از یک قضیه اصلی توجیه کنند (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۱۸). خطر اصلی ایدئولوژی آن است که آزادی که امر ذاتی استعداد انسان اندیشنده است با یک یوغ منطقی مبادله می‌شود (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۲۰). تمایز میان افسانه و واقعیت همان تجربه و تمایز میان راست و دروغ همان معیارهای اندیشه است. در تفکر ایدئولوژیک این تمایزات رنگ می‌بازد (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۲۵).

پس از جنگ جهانی دوم، خصوصاً با سوابق نازی‌ها و اقدامات استالین و لنین که تهدیدی برای دموکراسی غربی به‌شمار می‌رفت، علاقه‌ای برای نویسندگان جهت تبیین خاستگاه قدرت آن‌ها پدیدار شد. برداشت نویسندگان از ایدئولوژی، سبب شد که آن به‌صورت یک مفهوم مشخصاً منفی درآید که به لحاظ فکری مرتبط با خردگریزی و از حیث سیاسی با توتالیتاریسم هم بسته بود (مک لالان، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳).

بسیاری با تعاریف مختلف از ایدئولوژی، آن را بسیار به مفهوم «اندیشه سیاسی» نزدیک کردند تا جایی که نویسندگان معاصر، در آثار خود با عنوان «ایدئولوژی» از اندیشه‌های سیاسی سخن می‌رانند.^۱

۱. این رویکرد در نگاشته‌های مختلفی قابل مشاهده است، دو اثر قابل توجه برگردان شده به ادبیات سرزمینی با این رویکرد عبارت‌اند از: وینسنت، اندرو (۱۳۹۲)، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، برگردان: مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.

سیبلی، ک. مالفرد (۱۳۹۴)، ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی: تاریخ اندیشه سیاسی، برگردان: عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

اوصاف تعددی برای ایدئولوژی بیان شده است. در نتیجه این اوصاف، ایدئولوژی «یک سیستم متشکل از ایده‌ها، باورها و نگرش‌هایی است که به صورت منسجم هنجاری و واقعی فرض شده است و از یک الگوی خاص ترتیبات و روابط اجتماعی حمایت می‌کند و (یا) توجیه یک الگوی خاص رفتاری را هدف دارد که طرفداران آن به دنبال ترویج، تحقق، پیگیری و حفظ آن هستند» (Hamilton, 1987: 38). به علاوه باید گفت، ایدئولوژی‌ها تأسیس‌کننده بوده و متعلق به دوران تأسیس باقی می‌مانند، از این رو دائماً جامعه را در حال تأسیس که همان حالت انقلابی است نگه خواهند داشت (سروش، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۱۰۹).

قطعیت، جزمیت، تعصب، پیش‌داوری نسبت به موضوعات جدید بنا به احکام کلی ایدئولوژی، عدم مدارا نسبت به بحث و مجادله در خصوص ایدئولوژی یا موضوعات مرتبط با آن و عدم مدارا با تنوع عقاید و آرا، ممانعت از تغییر در نظم دیکته شده اجتماعی، عملکرد گزینشی در بررسی ادله پیرامون یک مبحث از اوصافی اند که برای ایدئولوژی بیان شده است (Hamilton, Op Cit: 20-21). اصحاب یک ایدئولوژی دارای گرایشی دائمی به مفروضات و ارزش‌های تعریف شده در ساختار ایدئولوژیکی خود هستند، از این رو در برابر فهم رقیب مقاومت می‌کنند.

۲- شکل‌گیری ایدئولوژی قضات

اوصاف ایدئولوژی، به خصوص عدم پذیرش تنوع آرا در آن و هدف‌محوری آن منجر شده که «ایدئولوژی» به صورت ذاتی هم‌نشین با «تعصب» و «گرایش» باشد. ایدئولوژی می‌تواند با مضافّ-الیه «حقوقی»، «اخلاقی»، «سیاسی» یا ... مصاحبت کند. با گسترش مفاهیم و مطالعات میان-رشته‌ای به خصوص در حوزه «علوم اجتماعی» و «علوم انسانی»، گرایش‌ها یا به تعبیری تعصبات ایدئولوژیکی در هر موضوع به رشته هم‌مرز آن نیز سرایت خواهد کرد. باید دید «ایدئولوژی قضایی» چگونه با این اوصاف ارتباط برقرار می‌کند؟

هر چند فرایند قضایی مطلوب ادعای محافظت از تأثیرات خارجی بر و در خود را بنا به لزوم «استقلال» و «بی‌طرفی» دارد، اما آیا در واقع، قاضی مانند کودکی تازه متولد شده، نسبت به امور بی‌طرف است (Geyh, 2013: 494)؟ این ادعا، بی‌طرفی ذهنیت قاضی را معادل با یک کودک تازه متولد شده و به عبارتی بی‌خبر از همه‌جا می‌داند. بی‌طرفی مطلق را برای کسی می‌توان قائل شد که از دیدگاه «خدا» یا به عبارتی «ابر انسان» به موضوع معدّ تصمیم‌گیری بنگرد (Jollimore, 2017: 3). «خدا» بودن تصمیم‌گیرنده نه به معنایی مذهبی بودن او یا خدا‌باور بودن اوست، بلکه به معنای آن است که تصمیم‌گیرنده باید به گونه‌ای عمل کند که هر رأی محتمل هیچ تأثیری بر وی نداشته باشد.

درست است که «داور» نباید به صورت جانبدارانه عمل کند، اما برخی جانبداری‌ها غیرقابل انکار و غیرقابل اجتناب‌اند،^۱ این غیرقابل اجتناب بودن ناظر به پروژه‌های مبنایی است که اساس شخصیت و هویت عامل داوری‌کننده را تشکیل می‌دهد (Jollimore, 2017: 3).

هیچ انسان بالغ و عاقلی لوح سفید و بدون نوشته نیست. اجتماع، تحصیلات و به‌طورکلی «زندگی» طرح نقش‌های این لوح سفید خواهد بود. قاضی مانند هر انسان دیگری «ارزش‌هایی» را برای زندگی خود محترم می‌شمارد و بر اثر میزان و چگونگی کاربرد، ملکه ذهنی او می‌شوند. این ارزش‌ها به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه در تصمیمات قضایی او تأثیرگذار می‌باشد. از این‌رو است که برخی تأثیر ارزش‌ها و به تعبیری ایدئولوژی در تصمیمات قضایی را به اعمالی غیرارادی تشبیه کرده‌اند (Bell, 2006: 23).

مفهوم بی‌طرفی در قضا مستلزم یک تصمیم صادقانه است که متأثر از روابط شخصی یا پیش‌داوری نباشد و بر مبنای ملاحظات کلی و نه منحصر به فرد اتخاذ شود. بر مبنای استانداردهایی انتخاب شود که قاضی مایل است در شرایط مشابه آینده آن را اعمال کند (Bell, 2006: 324). اعمال این استانداردها در شرایط مشابه بعدی، فارق بین استانداردهای مشمول نظام «فلسفی-حقوقی»^۲ مورد پذیرش قاضی و «ترجیحات سیاسی» می‌باشد.

این برداشت از ایدئولوژی قضایی که همان «نظام فلسفی-حقوقی» مورد پذیرش قاضی در امور اجتماعی است، می‌تواند تا حدودی با لزوم بی‌طرفی قضایی منطبق باشد. علاوه بر تأثیرات «زندگی شخصی»، «عمر حرفه‌ای» مکمل ایدئولوژی قضایی می‌باشد. آموزش، کارورزی، مشاوره، سلسله‌مراتب و رهبری دادگاه‌ها، تصمیمات قضایی و ... از سطوح عمر حرفه‌ای قضات‌اند (Bell, 2006: 360). عمر حرفه‌ای در مواردی نیز به صورت ساماندهی شده در شکل‌گیری افکار قضات نقش دارد. به عبارتی قاضی شدن به معنای تعلق به یک سازمان است که اخلاقیات، ارزش‌ها، طیف فعالیت‌ها و روش‌های منحصر به خود را دارد (Bell, 2006: 359). دستگاه قضایی است که با در نظر گرفتن تاریخچه خود و نظام سیاسی، وظیفه، ساختار سازمانی و ارزش‌ها، خود را با وقایع روز تطبیق می‌دهد (Bell, 2006: 351). ارزش‌های دستگاه قضایی هم از خارج از دستگاه قضایی مورد توقع واقع می‌شوند و هم کارکنان دستگاه قضایی آن‌ها را می‌سازند (Bell, 2006: 372 – 373). به علت نقش این اعضا در ساخت ارزش‌ها است که تنوع اجتماعی اعضای دستگاه قضایی امری مطلوب و

۱. برای تحلیل معمای بی‌طرفی داور، اثر زیر قابل اعتنا است: شمس، عبدالله؛ بطحانی، سیدفرهاد (۱۳۹۶)، معیار تشخیص استقلال و بی‌طرفی داور، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۰، ش ۸۹۵، ۳۹-۶۵.

2. Jurisprudence

ضروری است (Bell, 2006: 268)؛ تا از برآیند عقاید اعضای آن، ارزش‌هایی نزدیک به بافت عمومی جامعه ایجاد شود و نمایندگی دستگاه قضایی از عموم مردم تا حدودی محقق شود (Bell, 2006: 369). نمایندگی دستگاه قضایی از عموم مردم در یک دولت دموکراتیک قابل تحقق می‌باشد. دستگاه قضایی به‌عنوان رکنی از دولت، کارکردی دموکراتیک دارد. این کارکرد همان نهادینه کردن حکومت قانون و ممانعت از تعدی به مرزهای قانونی به بهانه‌های سیاسی و جناحی است. دادگستری معمولاً موظف به اجرای قانون اساسی، صیانت از حقوق و آزادی‌ها و دیگر شیوه‌های دموکراتیک در حکومت‌های مشروطه می‌باشد (لارکینز، ۱۳۹۴: ۷۹). آن نماینده عموم مردم در مقابله با انحرافات قوای تقنینی و اجرایی است. این قوا هرچند نمایندگی خود از عموم را بنا به آرای مقطعی مردم دارند، لکن نمایندگی قوه قضاییه از عموم مردم ناشی از اختیاراتی می‌باشد که قانون اساسی به‌عنوان سند وفاق ملی و منعکس‌کننده اندیشه عموم به آن واگذار کرده است (Mance, 2017: 7). همواره عقاید عموم مردم، مطلوب نیست. تاریخ نمایانگر مردمی می‌باشد که به‌صورت ناخودآگاه با نابرابری‌های اجتماعی که از باورهای ایدئولوژیک ناشی شده است خود را وفق داده‌اند (Wardle, 2016: 23). حکومت‌های توتالیتاری یا اقتداگرایی مانند آلمان هیتلری و شوروی بوده و هستند که به پشتوانه اکثریت، اهداف ایدئولوژیک خود را پیش برده‌اند. قاضی نیز یکی از همین مردم می‌باشد و محتمل است مدافع ایدئولوژی اکثریت شود.

۳- مرز ایدئولوژی قضایی با عملکرد قضایی ایدئولوژیک

نسبت دادگاه به‌عنوان یک نهاد قانونی با ایدئولوژی همواره محل چالش بوده است (Epstein, 2012: 699). فعالیت سیاسی قضات، شامل تصمیمات و احکامی می‌باشد که «به منظور» ترویج اهداف ایدئولوژیک یک حزب سیاسی انجام می‌شود (Booth, 2014: 2). فعالیت قضایی شامل احکامی است که هرچند قاعده جدیدی ایجاد می‌کند یا قواعد موجود را تغییر می‌دهد، اما انگیزه سیاسی یا ایدئولوژیک ندارد (Booth, 2014: 3). ارزش‌های متفاوت قضایی در اندیشه قضات بدون قضاوت ارزشی درخصوص محتوای آن مورد تأیید می‌باشد. از این رو یکی از ایرادات به قدرت قضات فدرال ایالات متحده این است که قضات غیرانتخابی می‌توانند ارزش‌های قضایی مدنظر خود را به مردم یا نمایندگان آن‌ها تحمیل کنند (Finck, 1997: 155).

تأثیر ایدئولوژی در آرای قضایی تا حدی است که به مهم‌ترین عامل دخیل در تصمیم‌گیری قضایی تعبیر شده است (Epstein, 2006: 93). برخی معتقدند قضات با تلاش برای نزدیکی قانون به اندیشه سیاسی خود، ترجیحات ایدئولوژیک را به حداکثر می‌رسانند (Epstein, 2006: 99). ابهام دکترین حقوقی یا ضعف نظارت قضایی از عوامل مؤثر در تشدید ملاحظات ایدئولوژیک در آرای

قضایی است (Sag, 2007: 8). فلسفه تجدیدنظر احکام نه اعطای فرصت بیشتر به قضات برای صدور حکم که حفاظت از وجهه دستگاه قضایی در مقابل رفتار جاه طلبانه قضات می باشد (Ferejohn, 2002: 998).

ایدئولوژی قضایی در معنای عام آن موضوعی معرفت شناختی است، این مفهوم به تأثیر زندگی قضات و عوامل اکتسابی بر تصمیمات قضایی می پردازد، بدون آنکه بر ایدئولوژی سیاسی قضات تمرکز کند. ایدئولوژی قضایی به معنای خاص آن، تمرکز بیشتری بر ایدئولوژی سیاسی قضات دارد. ایدئولوژی سیاسی قضات گاه می تواند بنا بر انعطاف نظام حقوقی، به عنوان زمینه تفسیری بدون نمود عینی مؤثر در اتخاذ یک تصمیم قضایی باشد، البته بدون آنکه چارچوب حاکمیت قانون را نقض کند. این موضوع در زمره صلاحیت های اختیاری قضات قابل تبیین است. اما هرگاه ایدئولوژی سیاسی قضات به هر نحو در تصمیمات قضایی نمود عینی بیابد یا بدون نمود عینی چارچوب حاکمیت قانون را نقض کند و به نوعی در نظارت مبتنی بر حاکمیت قانون، نوعی سردرگمی یا پیش بینی ناپذیری به همراه داشته باشد، عمل قضایی ایدئولوژیک می شود.

برای مثال استناد به «وضعیت خاص متهم که {از} قاریان معروف کشور است» دقیقاً از این منشأ فکری ایدئولوژیک سرچشمه می گیرد که اشخاصی که مانوس با قرآن بوده و به ترویج آن می پردازند، از هرگونه خطا لافل به صورت عمدی مصون بوده و از این رو ادله قضایی به مانند سایر پرونده های کیفری نمی تواند خلاف این مفروض ایدئولوژیک را ثابت کند. این مفروضات هم برخلاف چارچوب حاکمیت قانون از حیث پیش بینی پذیری ارزیابی ادله اثبات دعوا است و هم نمود عینی تفکر ایدئولوژیک را در تصمیمات قضایی می رساند.^۱

همه پرونده های قضایی، قابلیت اعمال ایدئولوژی قضات را ندارند، از این رو باید دید کدام دعاوی محمل اعمال ایدئولوژی قضات است؟ پرونده هایی که محل اعمال صرف تکنیک های حقوقی و تحلیل مکانیکی قوانین می باشد و ارتباط چندانی با «حقوق اساسی» ندارد، کمتر متأثر از ملاحظات ایدئولوژیکی می شوند (Ferejohn, 2002: 999). مباحث جنجالی مرتبط با حقوق اساسی افراد، انتخاب های اجتماعی و فردی به خصوص در مواردی که خلاف جریان غالب جامعه است، جولانگاه ایدئولوژی می باشد. مباحث مرتبط با مجازات اعدام، سقط جنین، همجنس گرایی، پورنوگرافی، کار کودکان

۱. اظهار نظر دادستان تهران در پاسخ به قرار جلب به دادرسی شماره ۹۱۰۹۹۲۲۱۳۳۵۰۰۴۹ مورخه ۱۳۹۱/۷/۱۶ صادره از شعبه پانزدهم دادسرای کارکنان دولت.

و مالیات، از مباحثات ایدئولوژیک در دستگاه قضایی است (Saunders, 2003:9). این موضوعات در گزینش قضات فدرال از سوی مراجع مربوط نیز مدنظر می‌باشد (Chemerinsky, 2003:621).

قضات باید یک نظام فلسفی تعریف و یک رویه کلیدی یا مجموعه‌ای از سنت‌های مرتبط طراحی کنند که به عنوان یک مشی و معیار، در دادگاه‌های عالی برای ارزیابی در یک حوزه مشخص مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (Kritzer, 2005: 35). این مسیر می‌تواند اصول دادرسی، حق‌های دفاعی طرفین، اصول ماهوی صدور حکم، ادله اثبات دعوا و مواردی از این قبیل را ساماندهی کند. این استانداردها به عنوان اصول مرجع جهت تفسیر سایر قواعد حقوقی مورد استفاده دادگاه‌ها قرار خواهد گرفت. برای مثال اگر نقض حریم خصوصی به عنوان امری کاملاً استثنایی و صرفاً با دستور مقام قضایی مورد پذیرش دادگاه‌ها قرار بگیرد، کشف و مجازات جرائم بسیار مهم نیز بدون رعایت این ترتیبات، قابل مجازات نخواهد بود.^۱

می‌توان به بیان مسیر کلیدی در بررسی پرونده‌های مرتبط با حوزه آزادی بیان دیوان عالی ایالات متحده به پرونده‌های «موسلی»^۲ و «راکفورد»^۳ اشاره کرد که در آن‌ها «بی طرفی ماهوی» و «توجیه منفعت عمومی» به عنوان مبنای ارزیابی این پرونده‌ها مورد شناسایی قرار گرفت. بدین توضیح که دیوان مجموعاً ایجاد محدودیت برای تجمعات اطراف مدارس را می‌پذیرد، لکن تصریح می‌کند که اگر این محدودیت با قید ممنوعیت برقراری تجمعات اعتراضی اطراف مدارس باشد، نقض آزادی بیان است، ولی می‌توان با عنوان کلی ممنوعیت فعالیت‌های پُر سروصدا اطراف مدارس، اقدام به وضع مقرر کرد که هم تجمعات و هم سایر فعالیت‌ها را دربرگیرد و با «بی طرفی ماهوی» مبتنی بر «منفعت عمومی» هم خوانی داشته باشد. همین موضوع به مثابه یک ایدئولوژی یا اصل که نمایانگر راه قضات است، قابل تحلیل می‌باشد. این یک پیش فرض است، اما اگر ما آن را در مقابل مطالبه‌ای قرار دهیم که قضات نباید درخصوص موضوعات مطروحه در مقابل آن‌ها پیش برداشت مفهومی داشته باشند، حل تعارض چگونه خواهد بود؟ مطالبه از آنجا ناشی می‌شود که در ماهیت عمل قضایی، باید عیان باشد که دادرسی در حال قضاوت است و نه در حال خدمت به یک شخص خاص (ŞAHİN, 2008: 18). این موضوع نیز از آنجا که از مقولات امنیت قضایی می‌باشد، بیشتر امری ادراکی و احساسی است (زارعی، ۱۳۹۴: ۱۶۳-۱۶۵). خدمت کورکورانه به یک شخص در عرصه قضاوت سبب می‌شود که عمل قضایی مربوط را به مثابه واکنش ناگهانی بدانیم که بر اثر یک ضربه

۱. مجادله جایگاه ماده ۵۵ قانون آ.د.ک در نظام حقوقی ایران هنوز پابرجاست.

2. Police Dept. of City of Chicago v. Mosley, 408 U.S. 92 (1972)

3. Grayned v. City of Rockford, 408 U.S. 104 (1972)

ایجاد می‌شود و فرد در این واکنش بی‌اختیار است (Harry, 1985: 622). این موضوع متفاوت از آن یافته‌های روانشناسی است که حکایت از تصمیمات بعضاً ناخودآگاه قضات در برخی مسائل به لحاظ تعصبات دارد که امری نسبتاً طبیعی مانند عموم است (Geyh, 2013: 508).

در پرونده دفاتر نظارتی شورای نگهبان، هر چند مشتکی عنهم بر صحت تصمیم خود با استناد به اصول حقوق عمومی از جمله «اصل عدم صلاحیت»، «لزوم تعیین اعتبارات مالی» و مواردی از این قبیل تأکید دارند، هیئت عمومی دیوان عدالت اداری بدون پاسخ‌گویی به این ایرادات اساسی و صرفاً بر پایه قاعده حقوق خصوصی «اذن در شی اذن در لوازم آن نیز هست»، اقدام به صدور رأی می‌کند. این رفتار قضایی به نوعی خدمت به یک طرف دعوا به صورت آشکار است.^۱

آیا هرگونه ایدئولوژی در نظرات قضایی مخرب بوده و بیانگر نفوذ ایدئولوژی به‌عنوان عاملی خارجی در تصمیمات قضایی است؟ نفوذ ایدئولوژی در تصمیم‌گیری قضایی به‌معنای فروریختن دیوار تفکیک بین قانون و سیاست می‌باشد که محققان برای دهه‌ها از آن (تفکیک) دفاع کرده‌اند (Fischman, 2009: 135). در بحث «نفوذ ایدئولوژی» توجه کنیم که نخست؛ ایدئولوژی یک واقعه قابل‌رویت نیست که مستقیماً قابل مشاهده باشد (Fischman, 2009: 136). حقیقت آن است که در زمان حاضر، قضاوت‌هایی که به بی‌طرفی ذهنی می‌پردازند، هم اکنون به بی‌طرفی عینی رسیده‌اند، به عبارتی جانبداری ذهنی یک قاضی یا دادگاه زمانی قابل‌ارزیابی می‌شود که در عناصر یا واقعیت‌هایی که قابل‌ارزیابی هستند، متبلور شوند و آن‌ها برای اثبات خروج یک دادگاه از بی‌طرفی کافی باشند (Piedrafita, 2011: 12). برای مثال اگر شخصی به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران مورد تعقیب کیفری قرار بگیرد و قاضی اتهام را «تبلیغ علیه نظام مقدس» قید کند، رفتاری ایدئولوژیک و منافی با بی‌طرفی قضایی است، زیرا یکی از دفاعیات مشروع متهم، تفاوت تبلیغ علیه نظام و انتقاد به رفتار می‌باشد، زمانی که وصف مقدس برای یک نظام سیاسی استفاده می‌شود، مشخص است که قاضی نظام را عاری از هرگونه نقص و نقد دانسته و انتقاد را به مثابه تبلیغ می‌شمارد.^۲ البته شیوه تقنینی نیز در این امر مؤثر می‌باشد. مقنن ایرانی که در جرائم علیه نظام سیاسی، اصل را بر «امنیتی» بودن جرم در مقابل «سیاسی» بودن جرم گذارده است، راه را برای تفاسیر قضایی بدین‌سان باز کرده است (رحمانی، ۱۳۹۷: ۱۰۷). دوماً؛ رفتار قضایی اغلب برای تفاسیر متعدد باز است (Fischman, 2009: 136). رفتار قضات به‌صورت دقیق قابل‌نظاره نیست، زیرا

۱. دادنامه شماره ۲۲۹ مورخه ۸۲/۶/۱۶ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری.

۲. دادنامه شماره ۱۷/۳۴۱۲ مورخه ۱۳۹۳/۳/۳ شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران.

این رفتار مجموعه‌ای از حالات ذهنی است (Fischman, 2009: 138). علاوه بر آنکه ایدئولوژی ممکن است ناشی از تمایل به طرفداری از یک قشر خاص یا ضدیت با آن‌ها مانند پلیس، خبرنگار، شرکت، افراد ناتوان و اقلیت‌های مذهبی یا عقیدتی باشد (Fischman, 2009: 139). برای مثال قانون اساسی ضمن شناسایی ادیان رسمی، تشریفات مذهبی ولو تبلیغ را برای آن‌ها مجاز می‌داند، لکن تفکر ایدئولوژیک ضدیت با اهل کتاب، تبلیغ مسیحیت را از جمله اقدامات ضدامنیتی و به مثابه مشارکت در اقدام علیه امنیت داخلی کشور از طریق تشکیل و اداره کلیسای خانگی تبشیری می‌داند.^۱ سوما؛ ایدئولوژی در امر قضا مسئله‌ای چندوجهی است؛ قاضی می‌تواند در یک موضوع لیبرال، در یکی محافظه‌کار یا میانه‌رو باشد، از این‌رو عنوان کلی قابل اعمال بر روی همه نیست (Fischman, 2009: 136).

در مفهوم ایدئولوژی نیز این موضوع بیان شده است که در موضوعات متفاوت قضایی ایدئولوژی معانی متعددی خواهد داشت؛ «ایدئولوژی» مفهوم متفاوتی در مسائل مالی با مسائل مرتبط با آزادی‌ها و حق‌های عمومی دارد (Fischman, 2009: 136). چهارماً؛ مهم‌تر از همه، ادعای ایدئولوژی در نظر به کاربرنده آن است، قضاوت ایدئولوژیک از منظر یک شخص می‌تواند قضاوتی اصولی از منظر دیگری به حساب بیاید (Fischman, 2009: 137). باید توجه داشت که برای آنکه یک رفتار خاص قضایی را ایدئولوژیک بدانیم لازم نیست که لزوماً رفتار در معنای سیاسی ایدئولوژیک باشد؛ تصمیم قضایی که مبتنی بر تفسیر متن محور و مکانیکی قوانین باشد، قطعاً تصمیمی قانونی ولو قابل انتقاد خواهد بود، ولی تفاسیری که مستند به روح قوانین یا با تأکید بر نقش قاضی در صیانت از یک ارزش خاص و به صورت نه چندان موافق با ظاهر قوانین اتخاذ می‌شود، می‌تواند از منظر برخی ایدئولوژیک باشد (Fischman, 2009: 138). اگر یک قاضی ایرانی، متهمی را به اتهام نگهداری سه کیلو و یک گرم هروئین به اعدام محکوم کند، این تصمیم منطبق با قانون بوده و نمی‌توان آن را ایدئولوژیک دانست. اما اگر قاضی دیگری، از هروئین مازاد بر سه کیلوگرم بنا به احتمال اشتباه در ماهیت یا توزین و به خاطر لزوم احتیاط در دماء اغماض کرده و به حبس حکم دهد، این تصمیم قابل واکاوی ایدئولوژیک است (جعفری تبار، ۱۳۹۵: ۲۰۰-۲۱۰). این ابهامات است که راه را برای تفکیک بین «نفوذ ایدئولوژی» در تصمیمات قضایی یا «وجود ایدئولوژی» در اندیشه قضات باز می‌کند. نفوذ به معنای دخالت عاملی خارجی در زمان تصمیم‌گیری می‌باشد و وجود به معنای یک چارچوب فکری است که در آن تأملات صورت می‌گیرد.

۱. دادنامه شماره ۳۰/۳۱-۲۶/۳۱-۳۰ مورخه ۱۳۹۶/۳/۲۸ صادره از شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران که به تأیید شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران رسیده است.

۴- ایدئولوژی قضایی و جانبداری

زمانی که از «جانبداری قضایی» سخن به میان می‌آید، یکی از این چهار محور مراد است. منافع شخصی قضات، منافع ارتباطی قضات، منافع سیاسی قضات و پیش‌داوری شخصی قضات که در مقوله‌های قبلی نمی‌گنجد، این چهار محوراند (Geyh, 2013: 501).

منافع سیاسی قضات در پرونده، در بعد منفعت سیاسی خارجی در تقاطع بین استقلال و بی-طرفی قضایی قرار گرفته است و آن زمانی است که آینده سیاسی یا قضایی دادرس تحت کنترل اشخاصی است که در نتیجه پرونده دارای منفعت هستند (Geyh, 2013: 502). در منفعت سیاسی داخلی، بر خلاف مورد قبلی به تعصبات ایدئولوژیک باز می‌گردد که باعث جانبداری له یا علیه یکی از طرفین دعوی شده و دادرس را به سمت پیش‌داوری سوق می‌دهد (Geyh, 2013: 502). مصداق بارز جانبداری ایدئولوژیک در قرن بیست و یکم را «قضات عملگرا» می‌دانند،^۱ این قضات تفسیر قوانین عادی یا اساسی را با آموزه‌های ایدئولوژیک آلوده‌اند (Geyh, 2013: 502).

از آنجا که بی‌طرفی کامل مفهومی اساساً مورد اختلاف است، بی‌طرفی کافی مدنظر محققان می‌باشد، اما بی‌طرفی کافی به چه منظور؟ پاسخ ما بی‌طرفی کافی برای حصول هدف قضات یعنی استقرار حاکمیت قانون است (Geyh, 2013: 510). تقریباً هیچ‌کس به‌طور کامل معتقد نیست که قانون ماهیتی تماماً سیال دارد، اما همه می‌دانند در عمل برداشت‌های فلسفی-حقوقی جدید یک طیف از انتخاب‌های مشروع در هر پرونده را ایجاد می‌کند (Ferejohn, 2009: 973). برای جلوگیری از سوءاستفاده از انتخاب‌های مشروع نیز چاره‌اندیشی شده که به‌عنوان «تجدیدنظر از احکام» پیش‌تر به آن اشاره شد. به‌طورکلی می‌توان ممیز انتخاب ایدئولوژیک یا وجود ایدئولوژی در انتخاب را پابندی به ویژگی‌های حاکمیت قانون دانست.^۲ تصور کنید اگر یک قاضی، از ابتدا بنا به خاطرات کودکی خود، حق حیات مادر را مقدم بر حیات جنین بدانند، به شیوه حقوقی، تفسیری از حیات ارائه خواهد داد که جنین متولد شده را دربرنگرفته و بتواند گستره وسیع‌تری را سقط جنین مجاز، تعیین کند. این انتخاب در چارچوب متون قانونی بوده و از این‌رو مشروع است.

۱. Activist Judges. به قضاتی گفته می‌شود که به‌جای قوانین و قواعد حقوقی بر ترجیحات سیاسی و شخصی خود در تصمیم‌گیری اتکای بسیار بیشتری دارند. برای توصیف بیشتر ن. ک:

Kmiec, Keenan D (2004), "The Origin and Current Meanings of Judicial Activism", California Law Review, V.92, No.5, 1441-1478.

۲. برای واکاوی تحلیلی ویژگی‌های حاکمیت قانون، ن. ک: زارعی، محمدحسین (۱۳۸۰)، حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی، نامه مفید، ش ۲۶؛

زارعی، محمدحسین (۱۳۸۸)، حاکمیت قانون و دموکراسی؛ سازگاری یا تعارض، تحقیقات حقوقی، ش ۴۹.

با این وصف نیز در بسیاری از کشورها، نزدیکی مبانی ایدئولوژی قضایی دادرسان با نظام سیاسی حاکم از شرایط انتصاب آن‌ها، در مناصب عالی قضایی می‌باشد (Chemerinsky, Op Cit: 619-631). حتی این تأثیر تا حدی است که مخالفت با اعمال دولت و حتی حکومت مانعی برای دستیابی به سمت های عالی قضایی است. در مثال مهمی، قاضی «روتلدج» که از تمامی جهات شایستگی تصدی ریاست دیوان عالی آمریکا را داشت، به علت مخالفت با معاهده ایالات متحده و بریتانیا، از سوی سنا رأی اعتماد نگرفت (Chemerinsky, Ibid: 625). تفسیر این اقدام آن است که از آنجا که این معاهده یکی از مبانی تشکیل آمریکای جدید بود و یکی از مقامات ارشد قضایی کشور که مخالف بنیان‌های سیاسی کشور می‌باشد می‌تواند در حوزه مرتبط تفاسیری را برخلاف این بنیان‌ها ارائه دهد، این موضوع از منظر سیاست‌مداران پذیرفتنی نیست.^۱

۵- روش‌های تصمیم‌گیری قضات در پرونده‌های قضایی

در اتخاذ تصمیمات قضایی، پنج مدل رفتاری مطرح شده است (Posner, 2008: 36-42). نخست، «تصمیم بر اساس نگرش شخصی»^۲ می‌باشد (Segal, 2005: 63-65). قاضیان مستقیماً براساس ترجیحات سیاسی خویش تصمیم می‌گیرند. قضات در ابتدای امر به قانون مراجعه نمی‌کنند، بلکه ابتدا به ترجیحات سیاسی خود و برخی دیگر عوامل خارجی رجوع کرده و آن را بر قانون اعمال می‌کنند (Gerhardt, 2009: 2188). در این مدل، قانون صرفاً نمایی حقوقی برای پنهان کردن سازه سیاسی یک تصمیم قضایی می‌باشد.^۳ تفکر سیاسی که ترویج زندگی دینی را ولو در حریم خصوصی اشخاص نیز لازم می‌داند، سبب شده است که «حضور در جشن مختلط بدون رعایت شئون اسلامی» را به استناد «فعل حرام» مدنظر در ماده ۶۳۸ قانون تعزیرات ۱۳۷۵، به کیفر محکوم کند، این درحالی است که ماده مرقوم ناظر به اماکن عمومی می‌باشد، نه شخصی.^۴

۱. این معاهده، به معاهده صلح پاریس مشهور است و در سال ۱۷۸۳، با هدف پایان دادن به جنگ انقلابی آمریکا منعقد شد. برای آشنایی با مفاد این معاهده ن.ک:

<https://www.britannica.com/event/Peace-of-Paris-1783>. 7/9/2018.

2. Attitudinalism

۳. تفاوت‌هایی که بین «حکومت قانون» با «حکومت بر اساس قانون» مطرح می‌شد، به نحو شدیدی در این مدل رفتاری قابل مشاهده است.

۴. آرای متعدد قضایی من جمله رأی شماره ۹۱۰۳۴۵۶۷۸۱۸۴ مورخ ۹۱/۲/۱۸ شعبه ۱۰۸۸ دادگاه عمومی جزایی تهران که در دادگاه تجدیدنظر عیناً تأیید شد.

دوم، «انتخاب منطقی»^۱ مدلی است که در آن قضات کاملاً استراتژیک عمل کرده و از پرونده‌های قضایی و سایر محتوای حقوقی برای به حداکثر رساندن ترجیحات سیاسی خود استفاده می‌کنند (Gerhardt, Ibid: 2189). در این مدل بسته به نوع پرونده قضایی می‌تواند رفتار استراتژیکی قاضی بیشتر یا کمتر شود. در یک پرونده سقط جنین، موافق سقط جنین بر حق تعیین سرنوشت مادر تأکید داشته درحالی‌که نظر مخالف، بر ارزش حیات جنین اصرار کرده و دامنه حیات را به پس از حلول روح تسری می‌دهد. ارزش حیات و حق تعیین سرنوشت مفاهیمی حقوقی‌اند که براساس انتخاب منطقی در راستای ترجیحات سیاسی قاضی مستند قرار می‌گیرند.

دیگری، «مدل جامعه‌شناسانه» تمرکز خود را بر دادگاه‌هایی گذاشته که با تعدد قضات اداره می‌شوند. در این مدل، در هیئت‌هایی که گرایشات سیاسی قضات حاضر در هیئت از حیث تمایل به احزاب متفاوت باشد، احتمال مصالحه بین دیدگاه‌های مختلف بیشتر است. در هیئت‌هایی که قضات همگی از یک جریان سیاسی‌اند، این مصالحه کمتر بوده یا وجود نخواهد داشت (Gerhardt, Ibid: 2190). در تنوع قضات، از آنجا که آرای قضایی در معرض افکار عمومی قرار می‌گیرد و قضات احتمال می‌دهند در ابراز نظرات متفاوت از قضات حزب رقیب، ممکن است هزینه‌هایی برای حزب متبوع ایجاد کنند، تا حد ممکن ترجیح به مصالحه بر نظری اتفاقی دارند. اما این ترس در دادگاه‌هایی که قضات هم‌نواخت دارند وجود نخواهد داشت.

چهارم، «نظریه سازمانی» مدلی است که در آن قاضیان به مثابه کارگزارانی هستند که وظیفه آن‌ها خدمت به رئیس است. قاضیان تعهد به استقلال از طرفین پرونده را دارند، نه رئیس خود را. از این رو می‌توانند به رئیس خود خدمت کنند. این اختلاف به وجود می‌آید که رئیس کیست؟ آیا رئیس دولت فدرال است، قانون اساسی است یا ملت (Gerhardt, Ibid: 2190). اگر رئیس را شخص بدانیم، در نظام‌های قضایی که مدیران اختیارات فراوانی مقابل مقامات قضایی دارند، این همیت سازمانی بیشتر خواهد بود. البته ایرادات وارد بر این نظریه به عنوان یک مدل مستقل مشخص است. واضح‌ترین ایراد آن است که اگر رئیس به یکی از طرفین دعوا گرایش سیاسی یا مالی یا ... داشته باشد، وضعیت چگونه خواهد بود؟ در این فرض نیز بی‌طرفی قاضی نسبت به «طرفین دعوا» هرچند به صورت غیرمستقیم، نقض خواهد شد. کرنش قضات به مصوبات رئیس قوه قضائیه در تصمیمات قضایی از این دسته می‌باشد. برای مثال بخشنامه رئیس قوه قضائیه مبنی بر الحاق صلاحیت قضایی بخشی از استان البرز به حوزه قضایی تهران برخلاف قوانین، مورد پذیرش برخی شعب بازپرسی و نیز دیوان

1. Rational Choice

عالی کشور قرار نگرفته است، لکن برخی شعب دادگاه تجدیدنظر استان تهران، آن را مستتر در اختیارات رئیس قوه قضاییه می‌دانند!

پنجم، «قانون‌گرایی» مدلی است که بنیان تصمیمات قضایی را نخست و بذات قانون می‌داند. قاضیان باید تصمیمات خود را بر مبنای قانون بنا کنند و هدف اولیه آن‌ها نیز همین باشد. بسیاری قوانین غیرشفاف و مناقشه‌ای هستند یا پرونده‌های قضایی از چنان پیچیدگی برخوردارند که ظاهر قوانین پاسخگوی آن‌ها نیست. همان‌جایی که دورکین از وجود «خلأ» در قوانین در مورد «پرونده‌های سخت (پیچیده)»^۱ سخن می‌گوید و قضات را دارای «اختیار» برای تفسیر می‌شناسد (Dworkin, 1985: 119). اینجاست که قضات صالح به تفسیر بوده و چون مکانیزم یکسان و دقیقی در قانون‌گرایی برای تفسیر قوانین وجود ندارد، قضات براساس نظرات خود عمل می‌کنند و کمتر به موجب قانون تصمیم می‌گیرند، دورکین قائل است که در این موارد قضات از باورهای اخلاقی خود بهره می‌گیرند (دورکین، ۱۳۸۷: ۸۵)، اینجاست که قانون از ایدئولوژی رنجور می‌باشد (Gerhardt, Op Cit: 2191-2192).

در این مدل‌ها، دادرسان، از ایدئولوژی در تفسیر قانون بهره می‌گیرند. برخی مدل‌ها جای بیشتری و برخی جایگاه نازل‌تری برای ایدئولوژی در تفسیر فراهم می‌آورند.

در مسائل مهم زمانی که دادگاه یک تصمیم اتخاذ می‌کند، این تصمیم در بر دارنده یک «اصل»^۲ است که سازنده یک رویه قضایی خواهد بود (Hanna, 1957: 369). اگر اصل، ملهم از یک دیدگاه ایدئولوژیک قوی باشد، رویه قضایی نیز ایدئولوژیک خواهد بود. رویه قضایی «حقوق‌ساز» می‌باشد. این ادعا از آن جهت است که ایجاد اصل حقوقی در رویه قضایی بسیار مهم‌تر از فروعی است که در قالب قواعد حقوقی ایجاد شده و به عبارتی از این اصول ناشی می‌شوند (جعفری‌تبار، پیشین: ۳۹). از این رو است که گفته می‌شود، قاضی باید الهامات خود را از اصول قابل احترام استخراج کند، تسلیم احساسات مقطعی، خیرخواهی مبهم و نامنظم نشود، اما باید یک صلاحیت آبدیده شده با سنت، روش‌مند از طریق قیاس، منظم شده از سوی سیستم و تابع ضروریات اولیه نظم در زندگی اجتماعی را انجام دهد (Cardozo, 2009: 141). این ناگزیر است که به نظر برخی، براساس مدل رفتاری، رأی قضایی براساس ترجیحات سیاسی شخصی و واقعیات پرونده می‌باشد (Scherer, 2015: 659). استقلال قضایی را برخی در جنبه فردی استقلال از تعصبات شخصی مؤثر در تحریف تصمیم قضایی می‌دانند (Keong, 2010: 244). قاضی در قبال اعمال منصفانه قانون مسئول است، نه صرف آنکه تأییدات قانونی عقاید خود را دنبال کند (Penny, 2002: 1058). بر این

1. Hard Cases

2. Principle

اساس گفته شده است که هرچند سخن آخر مربوط به قانون همواره از دادگاه حاصل می‌شود؛ اما الزاماً این سخن درست نخواهد بود (دورکین، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

در مدیریت این مناقشات نظری، نگارندگان بر این باورند که، نخست؛ زدودن ایدئولوژی در معنای معرفت‌شناختی آنکه نوعی تأثیرپذیری قاضی از محیط زندگی، تحصیلات و نظام سیاسی است، از آرای قضایی ناممکن می‌باشد؛ زیرا هرگز یک قاضی به‌عنوان یک انسان لوحی سفید و بدون طرح نیست. دوماً؛ ایدئولوژی قضایی نه مترادف با ایدئولوژی سیاسی است و نه کاملاً با آن بیگانه می‌باشد. ایدئولوژی قضایی از ترجیحات سیاسی، عقیدتی و اجتماعی قاضیان نیز تأثیرپذیر است. سوماً؛ فاصله بین ایدئولوژیک شدن فرایند قضایی با وجود قابل قبول ایدئولوژی قضایی، «مفهوم پیشینه از حاکمیت قانون» می‌باشد. الزام درونی قاضیان به پای‌بندی به حاکمیت قانون، مانعی قابل اعتنا برای خروج فرایند قضایی از مسیر حقوقی به بیراهه ایدئولوژیک است. چهارماً؛ «صلاحیت تفسیری قاضیان» در موارد ابهام قوانین، محل جولان ایدئولوژی در فرایند قضایی می‌باشد. با وصف پای‌بندی پیشینه به حاکمیت قانون، این میزان از تأثیرگذاری ایدئولوژی نامطلوب نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

ایدئولوژی قضایی در ارکان و تعاریف قرابت بسیاری به تعریف بنیادی از ایدئولوژی دارد. جزمیت، ایده‌مندی، قاطعیت از عناصر ایدئولوژی هستند که در مفهوم ایدئولوژی قضایی نیز نفوذ کرده‌اند. این موضوع سبب نخواهد شد که الزاماً ایدئولوژی قضایی را مفهومی با بار منفی بدانیم. ایدئولوژی قضایی در یک نظام قضایی عاری از فساد، نخست؛ عقاید سامان‌یافته در یک دادگاه است، نه در دستگاه قضایی به‌صورت کل. واحد تحلیل در دستگاه قضایی مستقل، دادگاه می‌باشد؛^۱ در موارد تعدد قضات دادگاه نیز ایدئولوژی هریک دادرسان ملاک خواهد بود، اما برایندها که در رأی اکثریت متبلور می‌شود، ایدئولوژی دادگاه به‌حساب می‌آید. دوماً؛ نوع نظام حقوقی در چگونگی تأثیرگذاری ایدئولوژی قضایی اهمیت به‌سزایی دارد. در وهله نخست، تفاوت شگرفی بین نظام‌های عرفی و حقوق نوشته وجود دارد. بدیهی است این تمایز براساس وابستگی و تبعیت دادگاه از قانون می‌باشد. رهایی نسبی از قید محدودکننده قانون، می‌تواند عرصه را برای مانور ایدئولوژی در آرای قضایی آماده سازد. در گام بعدی، گستره صلاحیت قضایی اهمیت خواهد یافت. امکان توسل دادگاه به هنجارهای برتر نسبت به هنجارهای عادی، تکیه‌گاهی مشروع برای ظهور ایدئولوژی نهفته در افکار قاضی است. دادگاه‌هایی که صلاحیت ارزیابی محتوایی قانون عادی را نیز به‌دست آورده‌اند،

۱. اصل شصت و یکم قانون اساسی: «اعمال قوه قضائیه از طریق دادگاه‌های دادگستری است ...»

استقلال بیشتری در توسل به اندیشه‌های حقوقی در آرای قضایی خواهند داشت. مبرهن است که این اندیشه‌ها، آمیخته‌ای از استاتیک حقوقی با دینامیک ایدئولوژی می‌باشد. سوما؛ ایدئولوژی قضایی برای جلوگیری از خدشه به ماهیت عمل قضایی که نیاز به عمل فعال بی‌طرفانه دارد و جلوگیری از افتادن عمل قضایی به ورطه انفعال و محوشکاکیت که لازمه عمل قضایی است، در عرصه حکمی قابلیت تحقق خواهد داشت و در عرصه موضوعی، نمی‌توان به استناد ایدئولوژی قضایی، حکمی کلی و از پیش تعیین شده صادر کرد. از این رو این عرصه موضوعی می‌باشد که محل استدلال حقوقی خواهد بود، همان‌طور که دورکین مطرح کرده است، اگر روزی حکومت قراردادهای موهن به مذهب (کاتولیک) را غیرمعتبر اعلام کند، این حکم کلی پذیرفتنی می‌باشد، ولی محل اختلاف آنجا است که آیا قراردادی که در روز یکشنبه هم منعقد شده است، صرف‌نظر از محتوای آن موهن به مذهب به حساب می‌آید (Dworkin, Op Cit: 121)؟ چهارماً؛ ایدئولوژی قضایی مورد پذیرش نیز باید براساس واقعیت‌های عینی (در اینجا قانون، هنجارها و اصول حقوقی) در آرای قضایی مستور باشد، مبانی کاملاً ذهنی بدون اتکا به بنیادهای مذکور پذیرفتنی نخواهد بود.

مباحث مربوط به نفوذ ایدئولوژی در آرای قضایی به عنوان عاملی خارجی، ناظر به بعد استقلال دستگاه قضایی است. هرچند دستگاه قضایی در عمل نسبت به تأثیرات ناخواسته و نامطلوب خارجی مقاوم‌تر و به عبارتی مستقل‌تر باشد، این نفوذ کمتر خواهد بود. ایدئولوژی نفوذی، مفهومی منفی است که ناظر به فقدان استقلال قضایی می‌باشد. در مقابل آن ایدئولوژی وجودی در دستگاه قضایی، با فرض سلامت این دستگاه نه تنها زدودنی نیست، بلکه حضور آن، از لحاظ شکل‌دهندگی رویه قضایی و برجسته کردن بعد «پیش‌بینی‌پذیری» به مدد استقرار حاکمیت قانون خواهد آمد.

منابع

فارسی

- آرنه، هانا (۱۳۹۰)، *توتالیتاریسم*، برگردان: محسن ثلاثی، تهران، نشر ثالث.
- بریجانیان، ماری (۱۳۷۱)، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، برگردان: بهاءالدین خرمشاهی، جلد نخست، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بودن، ریمون (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی*، برگردان: ایرج علی آبادی، تهران: شیرازه.
- جعفری تبار، حسن (۱۳۹۵)، *دیو در شیشه: در فلسفه رویه قضایی*، تهران: حق گزاران.
- خورخه، لارین (۱۳۸۰)، *مفهوم ایدئولوژی*، برگردان: فریبرز مجیدی، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- دانشور، فائزه (۱۳۹۵)، «بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان رشته‌ای»، *فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره ۳۲، ۱-۲۶.
- زارعی محمدحسین (۱۳۸۰)، «حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی»، *نامه مفید*، دوره هفتم، صفحات ۵۱-۶۸.
- زارعی محمدحسین (۱۳۸۷)، «حاکمیت قانون و دموکراسی؛ سازگاری یا تعارض»، *تحقیقات حقوقی*، شماره چهل و نهم، صفحات ۶۵-۱۰۵.
- زارعی، محمدحسین (۱۳۹۴)، *امنیت قضایی به مثابه حق، گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن: حاکمیت قانون و دموکراسی*، تهران: خرسندی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۹۳)، *فره‌ت‌راز ایدئولوژی*، تهران: صراط.
- سیبلی، ک. مالفرد (۱۳۹۴)، *ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی: تاریخ اندیشه سیاسی*، برگردان: عبدالرحمن عالم، تهران، نی.
- علی بابایی، غلامرضا و آقایی، بهمن (۱۳۶۵)، *فرهنگ علوم سیاسی*، جلد نخست، تهران: ویس.
- کارور، ترل (۱۳۹۰)، *ایدئولوژی: سیر یک مفهوم*، در *آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها*، برگردان: احمد صبور کاشانی، تهران: کتاب آمه.
- مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۷۷)، *ایدئولوژی آلمانی*، برگردان: تیرداد نیکی، تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز.
- مک للان، دیوید (۱۳۹۰) *ایده‌ئولوژی*، برگردان: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: آشیان.
- وینسنت، اندرو (۱۳۹۲)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، برگردان: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دورکین، رونالد (۱۳۸۷)، *حقوق و اخلاق*، برگردان: محمد راسخ، حق و مصلحت (۱): مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، طرح نو.
- رحمانی، قدرت الله (۱۳۹۷)، «مطالعه تطبیقی تحول مفهوم جرم سیاسی در حقوق ایران و غرب»، *دیدگاه‌های حقوق قضایی*، دوره بیست و سوم، صفحات ۸۳-۱۱۱.

انگلیسی

- Richards, M. J, & Kritzer, H. M (2002), Jurisprudential Regimes in Supreme Court Decision Making, American Political Science Review, Vol.96, 305-320.
- Bell, John (2006), Judiciaries within Europe : A Comparative Review, New York, Cambridge University Press.
- Booth, James, Freyens, Ben (2014), Ideology and Judicial Decision Making in Australian Labour Courts, paper studies series, D72, J52, K31, K41, Centre of Law & Economics, Australian National University.
- Cardozo, Benjamin N (2009), The Nature of the Judicial Process, New York, Farther Trail Press.
- Chemerinsky, Erwin (2003), Ideology and the Selection of Federal Judges, University of California Davis, V.36, 619-631.
- Epstein, Lee, Landes, William M and Posner, Richard A (2012), Are Even Unanimous Decisions in the United States Supreme Court Ideological? Northwestern University Law Review, Vol.106, 699- 714.
- Epstein, Lee and Segal, Jeffrey A (2006), Trumping the First Amendment? Washington University Journal of Law & Policy, Vol.21, 81-121.
- Ferejohn, John A, Kramer, Larry D (2002) Independent Judges, Dependent Judiciary: Institutionalizing Judicial Restraint, *NEW YORK UNIVERSITY LAW REVIEW*, Vol.77, 962-1039.
- Finck, Danielle E (1997), Judicial Review: The United States Supreme Court Versus the German Constitutional Court, Boston College International and Comparative Law Review, V.20, 123-157.
- Fischman, Joshua B (2009), What Is Judicial Ideology, and How Should We Measure It? Washington University Journal of Law & Policy, V. 29, Empirical Research on Decision-Making in the Federal Courts, 133-214.
- Gerhard, Michael J (2009), How a Judge Thinks, *MINNESOTA LAW REVIEW*, V.93, 2185-2204.
- Geyh, Charles G (2013), The Dimensions of Judicial Impartiality, Florida Law Review, Vol.65, 493-551.
- Group of Authors (2003), Human Rights in the Administration of Justice: A Manual on Human Rights for Judges, Prosecutors and Lawyers, Geneva, OFFICE OF THE HIGH COMMISSIONER FOR HUMAN RIGHTS.
- Hamilton, B Malcolm (1987), The Elements of the Concept of the Ideology, Political Studies, XXXV, 18-38.
- Hanna, John (1957), The Role of Precedent in Judicial Decision, Villanova University Law Review, Vol. 2, 367-384.
- Harry T. Edwards (1985), Public Misperceptions Concerning the “Politics” of Judging: Dispelling Some Myths About the D.C. Circuit, University of Colorado Law Review, Vol. 56, 619-625.
- Jeffery A. Segal & Harold J. Soaeth (2002), The Supreme Court and the Attitudinal Model Revisited, London, University of Cambridge Press.
- Kennedy, Emmet (1979), Ideology from Destutt De Tracy to Marx, Journal of the History of Ideas, Vol.40, 353-368.
- Keong, Chan Sek (2010), Securing and Maintaining the Independence of the Court in Judicial Proceedings, Singapore Academy of Law Journal, Vol.22, 229-251.
- Kmiec, Keenan D (2004), The Origin and Current Meanings of Judicial Activism, California Law Review, Vol.92, 1441-1478.

- Kritzer, Herbert M, and Richards, Mark J (2005), The Influence Of Law In The Supreme Court's Search-And-Seizure Jurisprudence, American Politics Research, Vol. 33, 33-55.
- Penny J White (2002), "Judging Judges: Securing Judicial Independence by Use of Judicial Performance Evaluations", Fordham Urban Law Journal, Vol. 29, 1053-1060.
- Piedrafita, Laliena, Libertad, Ana and Others, (2011), Judicial Impartiality: Between Law and Ethics, Available at: <https://www.yumpu.com/en/document/view/35375362/judicial-impartiality-between-law-and-ethics-ejtn.24/1/2018>.
- Posner, Richard A (2008), How Judges Think, New York, Harvard University Press.
- Posner, Richard A (1993), What Do Judges and Justices Maximize? (The Same Thing Everybody Else Does), Coase-Sandor Working Paper Series in Law and Economics, Chicago Working Paper in Law & Economics, Vol.15, 17-21.
- Sag, Matthew and Others (2007), THE EFFECT OF JUDICIAL IDEOLOGY IN INTELLECTUAL PROPERTY CASES, 2nd Annual Conference on Empirical Legal Studies Paper. Available at: <https://ssrn.com/abstract=997963>. 10/8/2017.
- ŞAHİN, Kemal (2008), Impartiality of the Judiciary, Ankara bar review, Vol.1, 16-18.
- Salmond, John W (1913), Jurisprudence, Forth Edition, Available at: <https://archive.org/stream/jurisprudence00salm#page/n3/mode/2up>. 16/11/2017.
- Saunders, Justice Jamie W. S (2003), Judicial Independence and Impartiality, Lecture, Nova Scotia, Available at: www.courts.ns.ca/From.../From_The_Bench-JUDICIAL_INDEPENDENCE.pdf. 12/1/2018.
- Scherer, Nancy (2015), Testing the Court: Decision Making Under the Microscope, Tulsa Law Review, Vol. 50, 659-668.
- Segal, Jeffery A and Spaeth, Harold J (2005), The Supreme Court and the Attitudinal Model Revisited, New York, Cambridge University Press.
- Jollimore, Troy (2017), Impartiality, Stanford Encyclopedia of Philosophy, Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/impartiality/>. 22/1/2018.
- Wardle, Ben (2016), The Four Axes of Legal Ideology, A Dissertation in Fulfillment of the Requirements for the Degree of Doctor of Philosophy, Griffith Law School, Australia.

Substantive Trial in the Administrative Justice Tribunal

Mohammadhosein Zarei

Assistant Professor, Public law, Faculty of law, SBU, Tehran, Iran

Farshid Moghimian Boroojeni*

Ph.D. Public law, Faculty of law, SBU, Tehran, Iran

Abstract

Ideology is a conception that existed in the early decades of the French Revolution, and was later developed in different dimensions. The development which is significant in both negative and positive meanings. Penetration of the ideology to the state arena and its influence in social fabrications doubled its importance. The level of judgment was not immune to this influence, and at the very least it has created a concept called "judicial ideology". This paper while describing the conception of ideology in epistemological meaning, as an integral, and even essential, element of the judge's mentality, depicts the negative meaning of ideology as an politicized and out of the framework which is tied with the organization, fanaticism and decisiveness. The inseparability of the ideology of the judge's thoughts will lead us to a path in order to analysis the junction of ideology in judges decisions in the framework of the rule of law which is the ultimate goal of establishing a judicial system.

Keywords: Judicial Ideology, Rule of Law, Judicial Impartiality, Judicial Interpretation.

* Email: f.moghimian.b@gmail.com (Corresponding Author)